

کشتون میدارد که فرزند گرامی ما خسرو میرزا بحکم محکم علیحضرت
 شاهنشاه و الا جاه ممالک پناه روحنا فداه برای تقدیم معذرت
 خواهی بحضرت بلند و بارگاه ارجندان دولت مامور است
 و سبب انتخاب او برای این خدمت همین است که شمول
 الطاعات و مرام امپراطوری درباره ما بر پیشگاه خاطر مبارک
 شاهنشاهی مخفی و مستور نیست - مدتی بود که ما خود تمنای
 دریافت حضور آن پادشاه ذیجاه را در خاطر اخلاص ذخایر
 و اشیای شریفه و اکنون که خود باین تمنا نرسیدیم خورسندی که داریم از
 همین است که این نعمت و شرف بفرزند نیک بخت ما
 خواهد رسید پس بیچ وجه لازم نمیدانیم که از فرزند خود سفارشی
 عرض کنیم یا از مکارم امپراطور اعظم اکرم درخواست نماییم که
 در مقاصد او نوعی بذل توجه فرمایند که موجب سرافکنندگی ما
 در آستان شاهنشاهی نشود بل باعث سرافرازی ما در این

دولت و این مملکت گردد چرا که در اوقات ضرورت و حاجت
مکرر از مواده ایم که اتفاق باطنی آن اعلیحضرت با نجات مقاصد
قلبی ما متوجه شده و بی آنکه عرض حاجتی نمایم توجّهات ملوکانه
در حق ما مبذول آمده است. معذرا شایسته آن است که
بعد از فضل خدا بامر تفویض اختیار بامتای آن دربار کنیم
و مطلقاً در هیچ مطلب عرض و اظهار نکنیم حتی افزونی افسردگی
و انبوهی اندوه خود را در حدود سانه ایچی مختار اندولت
بمضامین ذریه مصحوبی عالیجاه میرزا مسعود محول داشته تمهیل
زحمتی بعاکفان حضرت از تجدید عذر خجالت نگریم چرا که
صفائی قلب و خلوص ارادت ما امری نیست که تا حال
بر رای حقایق آگاه آن پادشاه والا جاه در پرده اشتباه مانده
باشد و شک نیست که چندان که بر اتحاد و اتفاق عم و پدر
بخواست خداوند دادگر افزایش برای ما عین مامول دخواه است

و خلافت آن العیاذ باللہ مایہ کہ دورت و اکراه دیگر امیر کبیر عساکر
 نظام این مملکت محمد خان از معتمدین دربار این دولت و
 محرمان خاص خود ما میباشد توقع داریم که در مهام دایرہ
 بین الدولتین بنوعی که از اینطرف ماذون است از آنجانب
 سنی ابجوانب نیز رخصت عرض یابد و هرگونه فرمایش که نسبت
 باین دولت باشد بی ملاحظہ مغایرت باو مقرر دارند ایام
 سلطنت فرجام یکام باد والسلام ❦

سواد رقم ولیعهد که به پسر امان اللہ خان والی
 سنندج محمد حسن خان بنظم مرحوم قایم مقام
 نوشته است

عالیجاه نتیجہ الولاة العظام چاکر زاده ارادت فرجام

محمد حسن خان نائب الایاله کردستان بدانند که چون عالیجاه
 فدوی بلا اشتباه عمده الولاة النخام امیرالاعراء النظام امان
 الله خان والی از بدایت کار چاکری و خدمت گذاری الی
 الان در هر حال بیچ دقیقه از وفایق خدمتگذاری و جان نثاری
 غفلت و ایهمال نکرده و گاه و بیگاه در طاعت آستان خلافت
 آنچه در قوت بندگی و ارادت داشت بفعل آورده است
 لهذا بر ذمت همت والا نیز واجب است که در هر باب
 از لوازم مرحمت و ربار عالیجاه معزی الیه غافل نبوده جزئی
 و کلی امورات و اوضاع او را همواره بنظر التفات و اهتمام
 ملحوظ داریم و هرگاه لازم افتد اصلاح مشفقانه و توجه بیکرانه
 مبذول سازیم و این مطلب مشهور و معلوم است که امر
 اولاد و احفاد او از سایر امور اهم و اقدم و اهتمام در اصلاح
 آن انسب و الزم است و امروز زبده اولاد و عمده

اخلاف عالیجاه معزی الیه آنعالیجاه است که هم بحسب سن
 اکبر است و هم بیایه و منصب برتر هر چندی از التزم
 ایشان شاهنشاهی کسب سعادت کرده و همه وقت زیاده
 از دیگران مشغول انجام خدمت و مشمول اقسام تربیت
 بوده یکروپار در اردوی سلطانی و اوجان هم بحضور والا
 مشرف شده وضع قابلیت و استعداد او را در نظر محنت
 کمتر مقبول و مستحسن آمده و از روز نخست پرتو التفات
 و عنایتی کامل بساحت حال او انداخته ایم و او را مستعد
 خدمت و قابل تربیت شناخته شایسته نمیدانیم که خانه زادی
 مثل آنعالیجاه که سلفاً بعد سلفت زاوه صلب ارادت و پرورده
 حجر عبودیت باشد در عنفوان شباب مانند نهالی نوری که بی
 تربیت باغبان نشو و نما نماید بیار آید و عاقبت منظر هیأت
 اعوجاج گردد و به تغییر و تبدیل ناچار احتیاج افتد اگر چه

منصب جلیل ایالت کردستان از میامن الطاف بالغه سبحانی
 نظر بزمید خدمت و حقوق قدمت والد آنعالیجاه نسلاً بعد نسل
 و فرعاً بعد اصل در دودمان او ثابت و برقرار خواهد بود و
 آنعالیجاه بحکم فرمان همایون شاهنشاهی برتبه وراثت و
 منصب نیابت معزز و مباهی است ولیکن چون اولاد
 عالیجاه منحصر بفرود است باید آنعالیجاه از این نکته آگاه باشد
 که در پیشگاه حضرت همایون مدار قرب و اعزاز و قرار اختصاص
 و امتیاز با فرودن اسباب کمال است نه افزونی سن و سال
 و بزور کیاست ملک و ریاست میتوان گرفت نه محض
 وراثت - بهتری پایه برتری است نه مهتری و اکلیت موجب
 فضیلت خواهد بود نه اکبریت

باجمله نواب والا که بمقتضای التفات فطری پیوسته
 احوال آنعالیجاه را از کسان سرکار و واردین آنحدود پرسیده ایم

و کمال اوضاع و امور او را بسمع و قدرت و اهتمام شنیده و
 شنیده لایق نمیدانیم که با آنکه آنعالیجاه بحد رشد و تمیز رسیده
 و قابل قبول حضرت و رجوع خدمت گردیده باز بعادت
 اطفال و شیوه جهال معتاد باشد و از جاده ایالت براه
 بطالت میل کند و مردم دور و نزدیک هنوز او را مانند
 طفلان نو آموز طالب باز و یوز و عاشق اسپ تازی و
 شیفته قوش و تازی دانند. اگرچه رسم شکار مشقی است که
 از عهد قدیم معمول ارباب جلالت بوده اما هرکاریرا در روزگار
 اندازه و قراری مقرر است که تجاوز از آن مکروه طبایع و
 ناپسند اسماع خواهد بود غالباً هرچه مکرر و دایم است در نظرها
 ناملایم. اقدام صید و سواری و مشق دشمن شکاری چندان
 خوبست که مشتقش توان گفت نه عشقش توان خواند. آنعالیجاه
 را امروز که اول وقت تحصیل و آغاز تکمیل کار است هزار

گونه مشق دیگر در پیش است که مشق سواری در پیش آن بسیار
 جزئی است و بعد ازین دیگر فرصت این مشقها که کار طفلان
 نو آموز است نخواهد داشت که اگر عشقی دارد باید همین عشق
 خدمت باشد و اگر مشقی میکند مشق صدق و ارادت باید -
 آنعالیجاه سیاق رفتار را از والد خود اقتباس کند نه از مردم
 عوام الناس و اگر اندک با خود تامل نماید خواهد یافت که او از
 چه رتبه کسب این جاه و مرتبه نموده و بکدام بازی گوی سبقت
 از همگان رسیده و بچه سبب مستوجب چندین عنایت شده
 و بچه تدبیر والی ولایت و حافظ رعیت گشته - طبع انسان از
 اخلاق ملک و حیوان معیونست و امثال آنعالیجاه که هنوز فطرت
 بر باد نداده و مانند الواح ساده قبول هر نقش را آماده اند باید
 با اصحاب حال و ارباب کمال معاشرت و مربوط باشند نه با ارباب
 و اراذل مجالس و مخلوط - منتهای ستم است که آنعالیجاه با کمال

آزادی و آزادی با مقتضای غرور جوانی با فرقه اسافل و ادانی
 مختور شود و پایه خلافت را بپایه جهالت از دست دهد و ایام
 نرسیده با اسباب عقلت بگذارند. و این مطلب را بدانند که
 اگر درین اوقات خاطر جایون شاهنشاهی بدین حد شامل
 است و انقضات ماکان و پدری مثل عالیجاه والی بارافت
 ابوت شامل بلوازم تربیت کسب کمال نکند و ایام قدرت
 و شباب را بخواب غفلت سپری سازد پس در چه وقت در
 صد تکمیل ذات و تلافی مافات تواند آمد. نواب والایان حال
 که آنعالیجاه را بحال خود گذاشته و در امثال این نواهی و
 اوامر امری نافذ و حکمی صادر نداشته بودیم بانتظار آن بوده که
 شاید آنعالیجاه رفته رفته از عادت و اخلاقی که لازم قرب
 عهد صبی و ناشی از فرط هوس و هواست ملول شود و
 بجاری که کار آید و بر مراتب قدر و رفعت افزایش مشغول

گردد. و حال که اطوار و افعال آنعالیجاه از قراریکه بکرات مذکور
 و مسموع میشود هنوز وفق عادات ممد کودکیست نه از روی
 کمال دانائی و زیرکی. اولاً بتقریم این حکم نصایح آمیز در صدور
 اصلاح امر آنعالیجاه برآمیم و بعد از این العیاذ باللہ امری
 برخلاف دلخواه از آنعالیجاه استماع افتد یقین است که کار
 از نصیحت بفضیحت خواهد کشید. و با کمال قابلیت و استعدادی
 که بآنعالیجاه داشته باشیم بالمره مایوس نشویم. ممکن نیست که
 در غیبت و حضور آنعالیجاه را از نیش خامه قهر بی بهره داریم
 یا از ضرب چوب تادیب بی حظ و نصیب گذاریم. و در معنی
 تربیت آنعالیجاه را نوع خدمتی بدیوان قضا نشان و محبت
 کلی درباره والی و الا نشان میدانیم. و این ملفوفه را از روی
 نهایت عنایت باخبار آنعالیجاه مرقوم داشته ایم و مترصد
 میباشدیم که انشاء اللہ تعالی من بعد هر چه از دیوان تربیت

با آنعالیجاه صادر شود جملگی پروانه رضا و سرخط قبول باشد نه آیت
 عذاب و خطاب عتاب چرا که آنعالیجاه را هنگام تشریفابی حضور
 عامل و قابل بجا آورده ایم نه جاہل و ناقابل و شک نیست
 که این همه مرقومات با را در مزاج قابلیت او تاثری بینهایت
 خواهد بود و محتاج بتادیبی فوق غایت نخواهد شد والسلام خیر ختام

کافذلیت که از جانب ولیعهد مرحوم بعد از
 وقوع کرمان که سیف الملوک میرزا گرفتار
 فرمان فرما شد و کرمان بباد رفت بمرحوم
 ظل السلطان نوشته است

برادر با جان برابر مهربانم - شرح مفصله که نوشته بودی

همه رسید برادر گرامی امام ویردی میرزا و آصف الدوله و

ملک الکتاب هم بعضی فقرات نوشته بودند که از ملاحظه هر یک
 آنها هزار بار بر مراتب حیرت و تعجب افزود. تو و خدا اندک
 فکر کن به بین بعد از فضل خدا و وجود مبارک شاهنشاه کرا
 غیر آن برادر در همه عالم دنیا دارم و چیرا بی جهته و سبب از
 مثل تو برادری میگذرم. چه خلاف قاعده از شما دیده ام که
 در تلافی آن امانت شما و اولاد شما را بخواهم و چه وقت اولاد
 خود را و شما را فرق گذاشته ام که حالا بگذارم. شما یک یزد دارید
 و من از تصدق سرپادشاه صد مثل یزد. مگر حکایت داوود
 علی نبینا و علیه السلام است که نغجه را بر روی نعلج خود
 بخواهم. اگر باز مرا نشاخته باشی بسیار ستم است والله من
 این طور آدم طمعکار نیشه رو بخود تراش نیستم. از برادری
 مثل شما جان خود را دریغ ندارم تا چه رسد بمال دنیا. اما حفظ
 آبروی خودم و شما را واجب میدانم بکنم. هزار بار شما از

من برنجید و هر نسبتی که بدتر از آن نیست مردم بیکار و لنگار
 دارا اختلاف بمن بدهند و زنها دور شما را بگیرند و نوحه عزل
 سینها را بکنند هیچ نقص خود نمیدانم - اما طاقت آن ندارم
 که همین اوضاع امساله گریانرا تصور کنم در گزشتهای روم و
 روس و فرنگ بنویسند یا خنده حاجی اکبر نواب را از قول
 جعفر آدم حیدر علیخان بشنوم

بوی گل خود بچمن راهنا شد ورنه
 مرغ مسکین چه خبر داشت که گلزاری هست

حسن علی میرزا هوس یزد کرد شما میر عبد العظیمی فرستادید کاغذ
 نوشتید پیغام دادید بیا بیا من هم بعد از آنکه نصر الله خان
 را بخوشی فرستادم و او ناخوشی کرد برخاستم و آمدم و خاک
 پای شاهنشاه است دعا کردم قبول فرمودند - مامور داشتند رقم
 بی آنکه طمع و توقعی داشته باشم کاریزود را درست کردم - گریانرا

هم بر روی آن گذاشتم بسیفت الملوک و سیفت الدوله دادم
 و بخراسان آمدم - آن دو جاهل مغرور گاهی باهم نساختند
 گاهی بجل و نقل کوچ و عیش عروسی مشغول شدند گاه
 بفارسی سازش و کاوش کردند گاه باصفهان در افتادند و همه
 حاضرند و منکر نمیتوانند شد که مطلقاً اذن و اجازت را لازم
 نمیدانستند خود سر و خود رای مجتهد جامع الشرایط - بل بتاج
 و تخت همایون شاهنشاه قسم که مخالفت بین آشکار مثل اینکه
 نوشتم زمستان و سرا و اینهمه قحط و غلا قشون کشی مایه خرابی
 رعیت و لشکر است خودت طهران برو و قشون را مرخص
 کن نه خود باین کاغذ من اعتنا کرده کاغذها را که بسایر
 توکرها نوشته بودم رساند یکبار خبر شدم که مثل ما کوی دستگاه
 شعر بانی زود زود بکرمان رفته و جلد جلد برگشته -
 آه از آن رفتن دریغ از آمدن - اگر شما از احوال رعیت

یزد و کرمان خبر دارید بسیار غریب است که این طور کاغذ
 بمن بنویسد و بحث و ضرب را از فرزندان و نوکرها نشان
 دریغ ندارید - مگر چنین میدانید که فرمانفرمای خود میتوانست

کرمان برود یا بزور فارسی رفت یا احدی جز خلق کرمان
 مؤسس این اساسها بود یا سببی جز بد رفتاری و بد سلوکی
 داشت که حالا اخلاص کیشهای قدیم خود مان مثل میرزا
 حسین وزیر که هواخواه تر از اوئی در ایران کمتر داشتیم
 طوری هستند که از سایه ماها فرار میکنند - یزد را هم خود
 انصاف بدهید عمل و خدم و حشم بیرونی و اندرونی دو امیرزاده
 و خرج ساخلو و فراریهای کرمان و شیراز و سیورسات قشون
 امداد و تعارفات آنها با آن مسدودی راهها و تا بودی
 خوراک چه طور ممکن بود مردم راضی باشند و مثل کرمان خود
 نشان طالب بیگانه نشوند و آنگاه در این حالت و این

دشمن داری و این قشون نگاهداریها در هر محل چندین وزیر مختار
 و حاکم با افتداز حکمرانی میکنند. نوکرهای سیف الدوله هر یک
 که صبح زود تر از خواب بیدار شوند وزیرند و هر یکی در یک
 محلی حاکم و امیر که هیچیک حساب خود را نداده رفته اند. آدمهای
 من هر یک آنجا میرفتند فوراً رنگ از آنها برمیداشتند مثل
 جهود. که گفتم. محمد رضا خان هر چه باو خورانده اند از حلقش در
 آورد و خودش را آواره کند. و علیقلی تفنگدار که شنیدم بعضی
 از املاک ورثه مرحوم تقی خان در دست او بوده خورد و
 خرج آنها را من در تبریز متحمل شده ام. همدانی که در
 کرمان بودند هم بسیار بدسلوکی کرده اند لکن چندین بار بسیف
 الملوک نوشتم آنها بی نظامند عراقی روشند ملوک الطوایف با
 آمده زنده نگاه مدار عوضش را بفرستم اصرار و اسحاق و سماجت
 کرد تا حدی که سماجت او با سماجت طبع من موافقت کرده

سکوت کردم - مثل پارسال که میر عظیم را من از این طرف
 خواستم شما از آنطرف خواستید بعد از سفر دارا سخلافه نزد من
 نیامد که قراری در کار بزند بدیم بی دستور العمل کار نکند مال
 دیوان نسوزد پول خودت برسد خرج ساختن بگذرد امر سرحد
 مضبوط باشد - نزد آن برادر هم که آمد بهمانه اینکه سر و کار
 معامله و رفتار من با فلانی است نه حسابی داد و نه دستور
 العمل گرفت عروس کشان دست آویز کرد برگشت آتش
 بجان خالق زد و آتشبازی راه انداخت و از آن تاریخ تا حال
 هر چه کرده است خودش میداند و خدا نه تو میدانی و نه من
 آخر الدوا که بعد از همه سعی و حک و اصلاح فکرها و تدبیرها
 بکار رفت قرار بمیزا اسمیل نوری گرفت "و من لم يجعل الله
 له نورا فما له من نور"

جان من مگر این همان نیست که همین سیف الدوله را

بصوابدید زکیخان میخواست از یزد بیرون کند نزد حسن علی
 میرزا برود. راست این است که من بامید میرزا اسمعیل نوری
 نمیتوانم سرحد یزد را بگذارم و خودم خراسان نشینم. اگر از آئینه
 بمن و تو صاف تر باشند هم نمیتوانم بسرحد داری او خاطر جمع
 شوم. منتهی مرتبه نویسنده زیر دست و سر رشته دار پرزور
 دستی است. امروز یزد کارهای دیگر دارد که سر رشته و حساب
 در جنب آن بسیار جزئی است. بیچ میدانی که از همین حوادث
 کرمان چه لنتها بکار من در زابل و سیستان تا قندهار و غزنین
 خورد و چه قدر کار مرا پس انداخت. حالا یک یزد خراب
 مانده که اگر اندک غفلت کنم کار قاین و طبس هم بهم میخورد.
 این یکی را بر من روا مدارید که قشون از اقصی بلاد آذربایجان
 بیارم در خراسان از پیش رو با اوزبک و افغان و دشمن
 خارجی بجنگم و از پشت سر خاطر جمع نباشم. رخنه توی خراسان

هم العیاذ باللہ بیفتند - مثل گندم در میان دو سنگ آسیا آرد
 نشود - هزار بار نوشتیم عجز کردم و التماس کردم که ساخوی یزد
 را از طهران بفرستی نفرستادی لابد از خود آدم گذاشتم - آدمی هم
 از شما عامل ولایت خواهد بود هرکاری اتفاق افتد یک چاپار
 باید خراسان بیاید یکی بطهران برود تا جوابها چه طور برسند موافق
 باشد یا مختلف من و شما از هم دور و از سوال و جواب
 یکدیگر پیروز پیخبر - آدمهای مان دایم در یزد در انتظار چاپار
 و خبر بجان عزیز خودت کار نمیگذرد فاسد میشود - یکی از دو
 کار بالفعل بکن خودت و مرا و جمعی را خلاص بده - یا خرج عیال
 و مستمری خود ترا خودت بگیر و سیفت الدوله را بفرست نشاید
 یا سبزدار باو بدیم سیفت الملوک هرگز ربط بشما نداشته است
 و بالفعل مقصر است - خود دانم و او - شما آنقدر مهلت پدید
 که کار فارس و کرمان را خوب باید بعد از فضل خدا طوری

بگذرانم - آنوقت که انشاء الله تعالی امنیت شد و فراغت

بمیرسد یزد بخوابی کرمان بخوابی فدای سر شاست - بلکه

گر جان طلبی فدای جانست

سهل است جواب امتحانست

دویم آنکه هرگاه همین حالا هم یزد را میخوابی و تعهد نظم آنجا را

میکنی بسیار مبارک است بشرط که آدم و ساقلوش را هم

خودت فکر کنی از من کسی آنجا نباشد - بجان عزیزیت قسم

دیگ میان دوری جوش نمی آید میخ دو سرفرو نمیرود والا

من چه مضایقه دارم بالفعل یزد را بخوابی میدهم بعد از

انضباط بخوابی میدهم والسلام

رقم و بعد مرحوم که از خراسان باصف الدوله نوشته

ارجمندی آصف الدوله بدانند که اسمعیل فرستاده ایچی روس

بتاریخ غره ذی الحجه وارد شد اگر چه بیچ عریفه و کاغذ از آن
 ارجبندی نداشت لیکن عالیجاه ملک الکتاب تقاصیلی که لازم
 بود نوشته بود و بعرض والا رسید امروز کاری عمده که در عمده
 آن ارجبند است کار ایچی است و بس که انشاء الله تعالی
 تا ورود موبک مسعود ما بایست بواسطه مهمات متعلقه باو
 زحمت و تصدیعی بخدام دربار شوکت مدار ظل الهی نرسد
 تا که خود وارد شویم بفضل خدا و توبه شاهنشاه کشور کشا
 روح العالمین فداه طوری خواهیم کرد که بجمال خورشیدی و
 و سرافرازی از آستانه خلافت مرخص شود- این اوقات
 که مهمان برادر نجسته اختر کامگار است در لوازم میزبانی و
 احترام او جهد و اهتمامی افزون از اندازه و حساب لازم
 است- باید آن ارجبند از جانب ما بعالیجاه محمد جعفر خان
 تاکید نموده خود نیز هر شب و هر روز در آن قرب و جوار

غافل نشود. غایت رضامندی ما از محمد جعفر خان همین خواهد بود که آدمهای سیمانادتیج از برادر کامگار ما اظهار تشکر نمایند و او خود کمال خوشنودی داشته باشد. بمیرزا صالح حکم کرده ایم که از آنطرف هم بستگیری رفتار نشود. و امیر نظام خاطر جمعی بسیار در این باب نوشته بود. اسمعیل بیگ که آمد ایچی اصراری در باب مس تجارت و لایات خود نشان کرده که همراهان شجاع السلطنه در اردکان تاخت کرده اند. قدری از آن بکاظم خان سوادکوهی رسیده که در حیات نیست و باقی نزد حسین خان زنبورچی است که بالفعل در دارالخلافه طهران است. باید آن ارجمند اگر صلاح داند قبل از ورود ما این کار را در خاک پای اقدس همایون بگذراند. و اگر تعجیل را مصلحت نداند ایچی را بتوسط میرزا صالح چندان اطمینان و آرام بدهد که ما خود انشاء الله بخاکبوس در بار اشرف اعلی

سرافراز شویم. دیگر چون ملک الکتاب شرحی و بسطی و سفارش
در سفارش سیف الملوک و سیف الدوله میرزا نوشته بود.
یقین داریم که آن از جمله چشم براه خواهد بود که از احوال و
اوضاع آنها با خبر شود. لهذا بوجازت و اختصار مرقوم میداریم
که اگر چه سیف الملوک نه آنست که ما دیده بودیم و سیف
الدوله میرزا را میخواهد مثل خود بکند و میر عبدالعظیم خرج محاسبه
را بسیف الدوله میرزای اندازد او میگوید میرزا و محاسب
با خود ندارم و سیف الملوک میگوید میرزا علی رضا در شیراز
است و من خود سر رشته ندارم ما هم معلوم است که بسباق
همین احوال **ع** محاسب خم شکست من سرا و ...
رفتاری داریم نمیتوانیم جاها را بهوای نفس خود بگذاریم لکن
چون هر چه بکنیم برای خیر و خوبی فرزندانست. اگر حالا تلخ
دانند آخر شیرینی آنها خواهند یافت.

چه خوش گفت آمد دارو فروش

شفا بایت داروی تلخ نوشش

تخریاتی فی ذی حجه ۱۲۲۸ *

سواد رقی است که میزرا ابوالقاسم قایم
مقام بخط خود بعد از فوت ولیمدرضوان

محمد از خراسان باشد یار خان آصف

الدوله از جانب نشانزاده والامتیار نوشته

است که ولایت محمد را تمهید اساسی

کرده و ترتیب قیاسی آورده است

جناب هجرت و نجات نصاب جلالت و نبالت انشأ

خالوی اعزازی عالی تبار آصف الدوله العلیّه العالیّه بدانند -
 که هر چند بعد از مراجعت از هرات خبر دستی از آذربایجان
 با ترسیده - اطلاعی کامل نداریم که پس از این تقضیه اوضاع آنجا
 چگونه شد - و لکن اقوالاً مذکور میشود که هنوز عالیجاهان ایشک
 آقاسی باشی و حکیم باشی بلندن و پطرز پورع نرفته - این خبر که
 رسیده است ایچی روس با میر نظام گفته که تا حال محمد حسین
 خان که روانه بود از جانب ولیعهد دولت قاهره ایران بود -
 حالا که او در میان نیست روانه شدن او برهم خورده راهی
 ندارد که برود چرا که حکمی و نامه و فرمانی از شاهنشاه در دست
 ندارد - مصرع آن سب و شکست و آن پیمان ریخت
 اگر چه از جانب ایچی انگلیس مستر مکینل نایب مکتوباً و ملفوظاً
 حرفی در اینمواد نشنیده ایم - لکن یقین است آنها هم در باب
 حکیم باشی همین طور سخنها خواهند گفت و حق دارند چرا که